

اندیشه‌های عارفانه‌ی ابوعلی دقاق در نیشابور

هایده نعمتی^۱

چکیده

ابوعلی دقاق از صوفیان بلند آوازه‌ی قرن چهارم هجری در نیشابور، استاد و پدر زن ابوالقاسم قشیری بود و گرچه قشیری در رساله‌ی خود به شرح احوال و زندگانی وی اشاره نکرده ولی این کتاب سرشار از سخنان اوست. ابوعلی دقاق پس از گذراندن مقدمات علوم برای فرا گرفتن فقه و حدیث به مرو نزد استادان بزرگی رفت و پس از دستیابی به علوم مرسوم زمان خود و به کار بستن آن‌ها، به طریق تصوف روی آورده و به ابوالقاسم نصرآبادی دست ارادت داده است.

وی پیری بود که اندوه و قیض بر حالش غالب بود و به همین سبب نه علوم ظاهری و زهد او را سیراب می‌کرد و نه احوال و ارادات و روش خانقاه، همواره به دنبال فزونی حال بود و دلی سوخته‌ی فراق و شوق و محبت داشت. به خوش سخنی و گرمی گفتار معروف بوده ولی اثری از وی در دست نیست. گفته شده در آخر عمر دردمند و بیمار شد و گفتار وی در واپسین روزهای حیات چنان شد که کسانی که آن‌ها را فهم نمی‌کردند و طاقت نمی‌داشتند. ابوعلی دقاق در ذی‌الحجه‌ی سال ۴۰۵ در نیشابور بدرود حیات گفت و او را در مدرسه‌ی خودش که در سمت قبله‌ی کهن دز بود دفن کردند.

واژگان کلیدی: ابوعلی دقاق، عرفان، تصوف، نیشابور، سماع.

مقدمه

با در نظر گرفتن پیشینه‌ی فکری و فرهنگی خراسان بزرگ و موقعیت جغرافیایی و اوضاع اجتماعی و سیاسی این سرزمین گسترده در قرون اول و دوم و دور بودن آن از مرکز خلافت امویان، نخستین مشایخ عرفان ایرانی در این سرزمین پدیدار گشت. در دو قرن چهارم و پنجم (دوره‌ی سامانیان) خراسان از نظر علوم و معارف اسلامی در اوج شکوفایی بود. همزمان با اعتلای علوم دینی در خراسان، تصوف و عرفان نیز در شهرهای مختلف آن به خصوص نیشابور اوج یافته بود. شهر نیشابور از حیث تعداد مدارس و مساجد و کتاب‌خانه‌ها در بین ممالک اسلامی معروف بوده است. تعداد زیاد مدارس و مساجد در این شهر اهمیت موقعیت علمی آن را به خوبی نمودار می‌ساخت و این سرزمین را به مرکز نهضت تصوف ایرانی مبدل کرده بود و عرفای بسیاری در این ناحیه مشغول فعالیت بودند. علت اساسی ظهور و رواج تصوف در ایران این بود که ایرانیان در نتیجه‌ی قرن‌ها زندگی در تمدن مادی و معنوی، بالاترین پیشرفت‌ها را کرده و به عالی‌ترین درجه رسیده بودند. در دوره‌ی ساسانی مردم برای رهایی از امتیازات طبقاتی حاکم در پی طریقه‌ای می‌گشتند که این قیدها را در هم نوردند و آن آزادی دیرین را به دست آورند. تصوف بهترین راه گریز و رسیدن به این آزادی فکری بود.

در نتیجه ایرانیان از کهن‌ترین دوران، شاخه‌های گفتار و کردار و اندیشه‌های والای انسانی را از هر آئین و مذهب به خصوص آئین اسلام جذب کردند و پدیده‌های فکری صیقل یافته‌ای را به جامعه‌ی بشریت هدیه کردند. از طرفی ایرانیان تصوف را راهی برای مبارزه با اعراب می‌دانستند اما با گذشت زمان آن‌را تغییر داده و به صورت فرقه‌ای اسلامی درآوردند و خود را به آئین پیامبر متصل کردند تا بالاخره این جنبش و حرکت حالت عقیده و مکتب گرفت. عرفان یعنی آگاهی و در اصطلاح راه و روشی است که طالبان حق برای نیل به مطلوب و شناسائی حق برمی‌گزینند. (فرهنگ اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی، ۱۳۷۰، ص ۵۷۷) و عارف کسی است که به تمام امور مادی و معنوی آگاهی دارد. راز قدرت والای عرفان در این است که عرفان نگاهی عمیق و جامع به شخصیت انسان دارد و با طبع انسان سازگار است و در عین حال که به سرکوبی نفس می‌پردازد، فعالیت عقل را از انسان سلب نمی‌کند. عرفان و تصوف اسلامی میراث مشترک ایران و اسلام است که همواره مورد توجه همگان بوده است. بزرگانی در دامن تعالیم عرفانی پرورش یافتند که معنویتشان در طول قرن‌ها مهم‌ترین پناهگاه مردمان خداجو بوده است.

ابراهیم ادهم، بوسهل عبدالله تستری، فضیل عیاض، جنید بغدادی، شبلی و... از عرفای بزرگی هستند که نگاه تازه‌شان به شریعت و جهان، فکر و اندیشه‌ی بسیاری از بزرگان را به خود معطوف کرده است و بررسی شرح حال و نگاهی به سرچشمه‌ی فکری آنان راهی برای شناخت صحیح عرفان اسلامی و ریشه‌یابی اصول و مبانی اعتقادی و آداب و سیر و سلوک آن می‌گشاید.

یکی از عرفای بزرگ قرن چهارم، ابوعلی دقاق است که پرورش یافته‌ی مکتب جنید و شاگرد نصرآبادی بود.

معرفی ابوعلی دقاق

ابوعلی حسن بن علی بن محمد بن اسحاق بن عبدالرحیم بن احمد معروف به ابوعلی دقاق پسر آردفروشی بود از مردم نیشابور و به همین مناسبت او را دقاق می‌گفتند. مراد و پدر زن ابوالقاسم قشیری و فقیه، اصولی، ادیب، مفسر و از صوفیان نامدار قرن چهارم در نیشابور بود. وی از فرزندان امام موسی کاظم است و سلسله‌ی مشایخ بلیانی کازرون به دقاق منتهی می‌شود. (عرفات العاشقین، ج ۱، ص ۱۵۱)

دقاق امام وقت بود و شیخ عهد و سلطان طریقت و حقیقت. بیانی صریح و زبانی فصیح داشت و مذکری می‌کرد. وی در محضر استادان بزرگی هم‌چون خضری، قفال و شبویی به آموختن فقه و حدیث پرداخت و بالاخره در تصوف دست ارادت در دامن ابوالقاسم ابراهیم بن محمد نصرآبادی که پیر خراسان و دست پروده‌ی ابوبکر شبلی بود استوار ساخت و با هدایت و یاری او این راه را به پایان برد و جانشین نصرآبادی شد. سلسله‌ی طریقت او را از طریق نصرآبادی و شبلی و جنید به امیرالمومنین علی (ع) رسانده‌اند (نفحات الانس، ۱۳۷۵، ص ۲۹۲)

درباره‌ی ابتدای کار او در طریقت نقل شده است که وی در مرو ابلیس را دیده بود که خاک بر سر می‌کرد و می‌گفت: خلعتی که هفتصد هزار سال است تا منتظر آن بودم و در آرزوی آن می‌سوختم در بر پسر آردفروشی انداختند. (تذکره الاولیاء، ۱۳۷۴، ص ۵۶۱)

همواره قبض و اندوه بر احوال شیخ غالب بود زیرا او قبض را مقدمه‌ی فنا که اعلی درجه‌ی عرفان است، می‌دانست و به همین سبب نه علوم ظاهری و زهد او را سیراب می‌کرد و نه احوال و ارادات و روش خانقاه. همواره به دنبال فزونی حال بود و دلی سوخته‌ی فراق و شوق و محبت داشت.

در مناجات او آمده است که می‌گفت: «خداوندا مرا رسوا مکن که بسی لاف‌ها زده‌ام از تو بر سر منبر، با این چنین گناه کار تو و اگر رسوا خواهی کرد باری در پیش این مجلسیان رسوا مکن. مرا هم‌چنان در مرقع صوفیان رها کن و رکوه و عصایی به دستم ده که من شیوه‌ی صوفیان دوست می‌دارم. آن‌گاه مرا با رکوه و عصا و مرقع از وادی‌های دوزخ در ده که تا من ابدالابد خونابه‌ی فراق تو می‌خورم و در آن وادی نوحه‌ی تو می‌کنم و بر سر نگوساری خویش می‌گیرم و ماتم بازماندگی خویش می‌دارم تا باری اگر قرب توام نبود نوحه‌ی توام بود.» (همان، ص ۵۷۱)

دقاق خانقاهی در بالای شهر نسا در کنار گورستان بنا کرده بود که تربت مشایخ و بزرگان در آنجا قرار داشت. او این خانقاه را به فرمایش حضرت رسول (ص) که در خواب به وی دستور ساخت آن را داده بود، بنا نهاد. این خانقاه، «خانقاه سراوی» نام گرفت و دقاق مخارج آن را از طریق درآمد شغلی خود می‌پرداخت.

کمی زاد و توشه‌ی آخرت، دقاق را سخت دگرگون کرده بود. وی در اواخر عمر دردمند و بیمار بود و سخنانش در اواخر عمر چنان شده بود که کسی آن را فهم نمی‌کرد و طاقت نمی‌داشت، به ناچار مردم اندک به مجلس او می‌آمدند چنان‌که هفده، هجده کس زیادت نبودند.

او در ذی‌الحجه‌ی سال ۴۰۵ بدورد حیات گفت و او را در مدرسه‌ی خود که در سمت قبله‌ی کهن دز بود دفن کردند. این مکان هم‌اکنون در یک کیلومتری شهر نسا جدید در جمهوری ترکمنستان است که به آن «باقر» می‌گویند.

مشایخ و میدان ابوعلی دقاق

شیخ و مراد ابوعلی دقاق، ابوالقاسم نصرآبادی بود که او شاگرد شبلی و شبلی شاگرد جنید بوده است؛ از مریدانش می‌توان به ابوالقاسم قشیری اشاره کرد که داماد وی نیز بود و به جمع‌آوری سخنان استادش پرداخته بود.

در ذیل مختصری از شرح حال هر یک و دیدگاه آنان نسبت به تصوف ذکر می‌گردد.

* ابوالقاسم نصر آبادی: نامش ابراهیم بن محمد بن محمودیه است. اهل نیشابور بود. در عشق و معرفت یگانه بود و در علو حال مرتبه‌ای بلند داشت و در انواع علوم خاصه‌ی زمان خود مشارالیه بود و در طریقت نظری عظیم داشت. در آخر عمر به مکه رفت و آنجا مجاور شد و همان جا وفات یافت.

وی معتقد بود که اصل تصوف آن است که در راه سنت و قرآن قدم برداری، از هوا و هوس دوری کنی، احترام پیران و مشایخ را نگاه داری و دائم الذکر باشی (رساله‌قشیریه، ۱۳۷۴، ص ۸۳)

* ابوالقاسم قشیری: نامش ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن است. اهل استوا، روستایی نزدیک به قوچان امروزی. برای آموختن علم حساب به نیشابور آمد و بر حسب اتفاق در مجلس ابوعلی دقاق حضور یافت و سخنان شیخ در دلش اثر کرد و بدین طریق وارد وادی تصوف شد. قشیری در باب علم و معاملات از بزرگان زمان خود بود و در علوم متداول آن زمان تبحر داشت و سیرتش در مجاهده رسیدن به معرفت در اعلی درجه‌ی خود بود و از آثار او می‌توان به «رساله‌ی قشیریه» و «تفسیر لطایف الاشارات» و «نحوالقلوب» اشاره کرد. (همان، ص ۲)

اندیشه‌های عرفانی دقاق

از آن جایی که برای شناخت بهتر هر شخصی لازم است که از اندیشه‌هایش آگاهی داشته باشیم، بنابراین در این قسمت برخی از اندیشه‌های عرفانی ابوعلی دقاق در باب حالات و مقامات عرفانی ذکر می‌گردد.

توبه

توبه اول منزلی است از منزل‌های راه طریقت و اول مقامی است از مقام‌های جویندگان حقیقت. ابوعلی دقاق توبه را به سه درجه‌ی توبه، انابت و اوبت تقسیم کرده و می‌گوید صاحب توبه کسی است که از بیم عقوبت توبه کرده و صاحب انابت کسی است که به طمع ثواب توبه کرده و صاحب اوبت که برترین مقام توبه است، کسی است که نه از بیم عقوبت و نه به طمع ثواب، بلکه تنها برای اطاعت امر خداوند توبه کرده است. وی اعتقاد خود را این گونه بیان می‌کند: «اگر توبه از بیم دوزخ یا امید بهشت می‌کنی، بی‌همتای است. توبه بر آن کن خدایت دوست دارد.» (تذکره‌الاولیا، ۱۳۷۴، ص ۵۶۹)

طلب

در اصطلاح جستجو کردن از مراد و مطلوب را گویند. نخستین بار دقاق سخن از طلب می‌گوید. طلب از ابتدایی‌ترین مراحل تصوف است که سالک را برای یافتن معبود برمی‌انگیزد.

دقاق طلب را برتر از وجد یافت می‌داند و می‌گوید نزد عرفا شادی طلب کامل‌تر از شادی یافتن است، زیرا خطر زوال، شادی یافتن را تهدید می‌کند ولی حال طلب همراه با امید وصال است و در این تعریف رجا را به عنوان نتیجه‌ی طلب بیان کرده است.

معرفت

در لغت به معنای شناختن است و از نظر عرفا اصل معرفت، شناخت خداست. دقاق معرفت را پیامبر علم می‌شناسد و آن را عامل شادی عارف می‌داند و معرفت واقعی خدا را آن می‌داند که هیبت خدا در دل بنده جای گیرد و معتقد است که هر که معرفتش بیشتر باشد، هیبتش بیشتر است. وی هم‌چنین معرفت را عامل آرامش می‌داند، همان گونه که علم را عامل سکون دل می‌داند.

دقاق اولین مقام بنده را علم به خدا می‌داند و نهایت آن را معرفت خدا و فایده‌ی آن را مشاهده بیان می‌کند. وی در عین حال معرفت واقعی به خدای را غیر ممکن می‌داند و در مناجات با خدا می‌گوید: «او که ترا شناخت، نشناخت، پس چون بود حال او که خود نشناخت.» (طبقات‌الصوفیه، ۱۳۶۲، ص ۵۶۹)

زهد

زهد در لغت یعنی روی گرداندن از چیزی و بهترین اعمال و نیکوترین افعال بنده زهد است. زهد دور بودن است از آن چه سخط شرع بدان پیوسته باشد و ابتداء قدم در اسلام ترک زیادت‌هاست و حقیقت زهد ترک زیادت‌هاست که مانع دین است.

استاد ابوعلی ارزش زاهد را به معبود او می‌داند همان‌گونه که شرف و بزرگی عارف به معروف اوست. وی زهد را ترک دنیا معنی کرده و حکایتی ذکر می‌کند که: «یکی را گفتند اندر دنیا زاهد چرا شدی؟ گفت: زیرا که پیشتر او اندر من زاهد شد، ننگ داشتم در اندکی رغبت کردن.» (رساله‌قشیریه، ۱۳۷۴، ص ۱۸۰) در این تعریف عارف برای دنیا ارزشی قائل نیست که خود را به آن مشغول کند و عمر خود را در طلب آن ضایع گرداند. وی یقین دارد که دنیا فانی است، پس به فانی دل بستن شرط عقل نیست.

توحید

در دوره‌ای که ابوعلی دقاق زندگی می‌کرد، کمتر کسی به مرتبه‌ی درک این مبحث رسیده بود همه‌ی تعاریفی که در این دوره از توحید می‌شد آن را برابر فنا و در معنای آن به کار می‌بردند. ابوعلی دقاق توحید را به معنای نظر کردن در چیزها در عین عدم به کار می‌برد و آن را وام خواهی می‌داند که وامش نگزارند و آن را غریب از وطن دور افتاده‌ای می‌داند که او را نشانند و آن چه سزای اوست بجای نیاورند. دقاق توحید را شفیع اعظم می‌دانست و می‌گوید هر که توحید نداشته باشد، او را شفاعت نمی‌کنند و آن شخص هرگز آمرزیده نخواهد شد.

فقر

ابوعلی دقاق می‌گوید: «مردمان اندر درویشی و توانگری بسیار سخن گفته‌اند که کدام فاضل‌تر بود، و به نزدیک من آن فاضل‌تر که کسی را کفایتی دهند و اندر آن صیانت کنند.» (رساله‌قشیریه، ۱۳۷۴، ص ۴۵۶) وی معتقد است که هر کس توانگری را به خاطر توانگر بودنش با زبان و تن تواضع کند دو ثلث دین او از دست می‌رود و اگر به دل تواضع کند همه‌ی دین او برود. وی فقر را هدیه‌ای از جانب خداوند می‌داند و شکایت از آن را ناپسند می‌شمارد. ولی معلوم نیست در اینجا فقر مادی را مورد نظر داشته یا فقر عرفانی را. او بالاترین مقام را نشستن بر بساط فقرا و ترک دنیا گفتن می‌دانست.

ابوعلی دقاق معتقد است که آوردن کفر در برابر فقر به جهت عظمت و بزرگی صفت فقر می‌باشد و در شرح حدیث پیامبر که می‌فرماید: *كَادَ الْفُقْرَ أَنْ يَكُونَ كَفْرًا* می‌گوید: «معنی خبر این است که خواست درویشی که کفر بود، آفت چیزی و ضد او بر حسب فضیلت و قدر او بود هرچه نفس خویش فاضل‌تر ضد او و آفت او ناقص‌تر چون ایمان که او شریف‌ترین خلصت‌ها است ضد او کفر است پس چون خطر بر درویشی کفرست دلیل بر آنک او شریف‌ترین وصف‌هاست.» (رساله‌قشیریه، ۱۳۷۴، ص ۴۶۰)

صبر

هدف از صبر در بین صوفیان صرفاً ریاضت نیست بلکه تسلیم اراده‌ی خداوند بودن است. استاد ابوعلی دقاق صبر صابران را می‌ستود و معتقد بود که خداوند یارو همراه صابران است و آنان را عزت و سربلندی عطا می‌کند. او صبر را این گونه تعریف می‌کند که «حد صبر آن است که اعتراض نکنی اما اظهار بلا نه به روی شکایت، صبر را بر نگذرد.» (رساله‌قشیریه، ۱۳۷۴، ص ۲۸۶) دقاق صبر را به نامی تشبیه کرده که گرچه خودش تلخ است اما معنای آن شیرین است.

توکل

یکی از مهم‌ترین مقامات طریقت، توکل و اعتماد کامل بر خداوند تعالی و تسلیم مطلق در برابر اراده‌ی اوست. توکل ایمنی است به آن چه در خزینه‌ی خدای است و نومی‌دی از آن چه در دست مردمان است.

ابوعلی دقاق توکل را به سه درجه‌ی توکل، تسلیم و تفویض تقسیم کرده و می‌گوید متوکل با وعده‌ی الهی آرام می‌گیرد و صاحب تسلیم به علم خدا بسنده می‌کند و صاحب تفویض راضی به حکم خداست، توکل ابتدای راه است و تسلیم واسطه و تفویض نهایت راه. وی توکل را صفت مومنان، تسلیم را صفت اولیا و تفویض را صفت موحدان می‌داند و رضا را که آخرین درجه‌ی توکل است، نتیجه‌ی آن می‌داند و معتقد است که موحدان از آن‌جا که به مقام رضا رسیده‌اند، بلا را نمی‌شناسند و بر حکم خداوند اعتراض نمی‌کنند.

رضا

به معنای راضی بودن است و در اصطلاح عرفا، دوری از کراهت و تحمل سختی احکام قضا و قدر است. وقتی صوفی در مقام رضای کامل به سر می‌برد، هرگونه قضای الهی اعم از خشم یا لطف خداوندی را با مسرت می‌پذیرد و این مسرت درونی و این موافقت کامل با قضای الهی وجود او را متحول نموده و راه را برای مشارکتش در اراده‌ی الهی در مسیر عشق و مقدرات متعالی تر باز می‌کند. دقاق رضا را نتیجه‌ی توکل می‌داند و معتقد است کسی که در مقام رضا قرار دارد، بلا و سختی را نمی‌بیند و هیچ اعتراض و شکایتی به حکم قضا و قدر ندارد.

اخلاص

دوری کردن از ریا و خلوص نیت در اعمال و تصفیه‌ی باطن از عجب و ریا و خودنمایی در اعمال و عبادت را گویند.

از دیدگاه ابوعلی دقاق انسان مخلص هرچه گوید و هر کاری که انجام دهد جهت قربت به خداوند است و اعمالش خاص خالص برای اوست و هیچ غرضی از اغراض دنیوی و اخروی در آن نیامیخته‌است. او اخلاص را سرّی بین بنده و خدا می‌داند و می‌گوید: «اخلاص؛ یعنی خویشتن را نگاه داشتن است از دیدار خلقان و مخلص را ریا نبود. نقصان مخلص اندر اخلاص، دیدن اخلاص بود. چون خدای خواهد که اخلاص او مخلص بود، رویت وی از اخلاص وی بیفکند تا مخلص بود نه مخلص» (رساله‌ی قشیریه، ۱۳۷۴، ص ۳۲۳) بنابراین او اخلاص را ترک دیدن خود معنی می‌کند.

ارادت
در لغت به معنی «خواستن» و در اصطلاح صفتی است که حالت مخصوصی را در آدمی ایجاد می‌کند که از او

فعل مخصوص صادر می‌شود و در حقیقت اراده به چیز معدوم که آن را به وجود بیاورد، تعلق می‌گیرد. دقاق معتقد است که ارادت امانت خداوند است بر سالکان راه و اسباب مجاهدات آن‌ها و نهایت ارادت، آن است که اشاره کند به خدای تا به اشاره او را دریابد. او علت فراگیر شدن ارادت در وجود سالک را معرفت بی‌اشارت می‌داند. چنان‌که می‌گوید خدا را باید بدون اشارت پیدا کنی.

تصوف

تعاریفی که در سده‌ی چهارم در بین پیروان این مکتب از تصوف ارائه شده همه بر پایه‌ی التزام به شریعت شکل می‌گیرد. دقاق مراحل تصوف را به این صورت نام می‌برد: «خدمت که بود بر درگاه بود بر بساط مشاهده، مشاهده بود به نعت هیبت. بعد از آن افسردگی بود از استیلا‌ی قربت. بعد از آن فنا بود از خود در تمامی غیبت. از بهر این است که احوال مشایخ در نهایت از مجاهده به سکون بازمی‌گردد و او را در ظاهر ایشان برقرار نمی‌ماند.» (تذکره‌ی الاولیا، ۱۳۷۴، ص ۱۶۳) در این مراحل که دقاق برمی‌شمارد، مشاهده در مقام پایین‌تری قرار دارد و فنا را برترین مرتبه‌ی تصوف می‌داند و آنچه در این سخنان دقاق مهم است این است که خدمت به درگاه یعنی انجام عبادت، به عنوان شروع راه تصوف به شمار می‌رود که نشان از اهمیت پای‌بندی به شریعت از دیدگاه اوست.

جمع و تفرقه

در اصطلاح عارفان جمعیت خاطر را گویند که مقابل فرق است. فرق احتجاب است از حق به خلق. یعنی هم خلق بیند و حق را من کل الوجوه غیر داند. جمع مشاهده‌ی حق است بی خلق و این مرتبه‌ی فناء سالک است. ابوعلی دقاق می‌گوید فرق آن چیزی است که به تو نسبت داده شود و جمع چیزی است که از تو سلب شود. به عبارت دیگر آن چه از راه کسب و اقامت عبودیت و لایق به احوال بشریت است، فرق است و آن چه از قبل حق و لطف و احسان اوست، جمع است. جمع اثباتیست بی نفی و تفرقه نفیی است بی اثبات.

حجاب و غیرت

حجاب به معنی پرده و پوشش است و در اصطلاح مانع میان عاشق و معشوق را گویند. ابو علی دقاق حجاب را غیرت می‌نامد و آن را بزرگ‌ترین مانع در راه رسیدن به خدا می‌شمارد. در تفسیر این سخن باید گفت که غیرت در واقع توجه به غیر در راستای توجه به محبوب است؛ یعنی این که محب علاوه بر محبوب متوجه غیر نیز باشد و به همین سبب حالت غیرت در او ایجاد می‌شود. به همین علت آن را بزرگ‌ترین حجاب به شمار می‌آورد، زیرا هنگامی که محب به سوی محبوب متوجه است به غیر از او به هیچ چیز دیگری نباید توجه کند و اگر حواس او به غیر از محبوب متوجه شود باعث غیرت می‌شود، بنابراین غیرت در واقع حجابی در راه محبوب است.

خلوت و عزلت

اگر کسی می‌خواهد در عبادات به درجه‌ی بالای اخلاص دست یابد بهترین کار آن است که در ظاهر همانند سایر مردم باشد، البته تا به آن‌جا که بسان دیگران اگر آلوده‌اند، آلوده نباشد. والا در سایر موارد مانند سایر مردم زندگی کند، اما در باطن و خلوت خود اهل صفا و عبادت و رازهای مگو با خدایش باشد. لذا شیخ ابوعلی دقاق توصیه می‌کند که آن‌چه مردمان می‌پوشند، بپوش و آن‌چه ایشان می‌خورند، بخور و لیکن از لحاظ باطن با دیگران متفاوت باش. از این سخن وی می‌توان دریافت که او خلوت‌گزینی و کناره‌گیری ظاهری از مردم را توصیه نمی‌کند و هدف از عزلت را توجه بیشتر به خدا می‌داند و معتقد است کسی که بتواند ضمیر و سر خود را به خدا مشغول کند نیازی به کناره‌گیری ظاهری از مردم ندارد.

خوف

از حالات دیگر عرفانی و مراحل اولیه‌ی سلوک خوف است که از ایمان به غیب به وجود می‌آید و آن بیمی است که بنده همواره از خدا در دل دارد و این ترس بعد از معرفت و شناخت او حاصل می‌شود و به حزن و اندوه منتج می‌شود. ابوعلی دقاق خوف را به سه مرتبه درجه بندی کرده است: اول خوف، که شرط ایمان است دوم خشیت که از طریق علم حاصل شود و سوم هیبت که شرط معرفت است. وی هم‌چنین می‌گوید خوف آن بود که خود را به عسی و سوف مشغول نکنی.

ذکر

پیامبر فرمود: «هر که می‌خواهد تا بداند که منزلت او به درگاه حق تعالی چگونه است گو بنگر تا منزلت حق تعالی در دل او چگونه است که حق تعالی بندگان را چندان قدر نهد در درگاه خود که بنده عظمت حق را در دل خود نهد و آن قدر، در دل، به کثرت ذکر پدید آید.» (مناقب‌الصوفیه، ۱۳۶۲، ص ۵۰) و به سبب همین معنای ذکر و یکی بودن آن با فناست که ابوعلی دقاق می‌گوید ذکر منشور ولایت است و معتقد است هر که او را توفیق ذکر دادند وی را منشور ولایت دادند و هر که توفیق ذکر را از او سلب کردند او را معزول کردند.

سماع

مسئله‌ی سماع به علت مشکلات و خطراتی که به دنبال داشت در دوران نخستین تصوف مورد موافقت همه‌ی مشایخ

نبود. مشایخی که با سماع و برگزاری مجالس سماع موافق بودند یادآوری می‌کردند که هر عاملی که موجب پیوند انسان با خدا گردد، مجاز است. از جمله‌ی این مشایخ ابوعلی دقاق بود که پس از اصرار ورزیدن قشیری برای کسب اجازه‌ی سماع به او می‌گوید هر چه دل را به خدا نزدیک می‌کند، از آن باکی به دل راه نده. البته وی از جمله کسانی بود که در برابر سماع احتیاط را ضروری می‌دانست و برای انجامش شرایطی ذکر می‌کرد. وی سماع راستین را آن می‌داند که از روی طبیعت و غریزه شنیده نشود و بر اساس اصول شرعی باشد و برای عبرت و به حق باشد.

او سماع را رسولی از جانب حق می‌داند که می‌آید تا اهل حق را به وسیله‌ی حق به سوی حق ببرد. دقاق افرادی را که سماع می‌کنند به سه دسته تقسیم می‌کند: «متسمّع، مستمع و سامع، متسمّع به وقت شنود، مستمع به حال شنود و سامع به حق شنود» (رساله قشیری، ۱۳۷۴، ص ۶۱۹)

شوق

شوق در نزد عرفا میل مفرط است و سالک چنان‌که در سلوک، ترقی بیشتر کند شوق او بیشتر شود و صبر کمتر تا آن‌که به مطلوب رسد.

ابوعلی دقاق هم‌چون استادش، ابوالقاسم نصرآبادی، بین شوق و اشتیاق تفاوت قائل است. وی شوق را خاص همه‌ی خلقان می‌داند اما می‌گوید که هر کس دارای اشتیاق باشد به جایی می‌رسد که نه اثری از او می‌ماند و نه قراری برای او و در این تعریف شوق افراطی را تعبیر به اشتیاق کرده است. وی آرزوی مرگ در سلامت و عافیت را نشان شوق می‌داند همان‌گونه که یوسف علیه‌السلام هنگامی که پدر و مادر و برادران، او را سجده کردند و پادشاهی و نعمت بر او تمام شد مرگ آرزو کرد و گفت توفّیٰ مُسلماً.

صدق

حقیقت صدق همان یکی شدن ظاهر و باطن سالک است از صورت قلب، گفتار، کردار و... در واقع یکی بودن دل و زبان است که نزدیک به این سخن را ابوعلی دقاق گفته است: «صدق آن بود که از خویشتن آن نمایی که باشی یا آن باشی که نمایی.» (رساله قشیری، ۱۳۷۴، ص ۳۳۱) اگر صدق به صورت کامل در وجود سالک تمکین یافت، می‌توان او را صدیق نامید و در آن صورت است که از نفاق و دورویی و ادعاهای باطل و غیرواقعات نجات یافته و منبع فیضان اخلاق و صفات حسنه از قبیل راستی و صدق در گفتار و انصاف‌ورزی و وفای به عهد می‌شود.

قبض و بسط

قبض و بسط دو مرتبه از مراتب سلوک‌اند که پس از عبور بنده از حالت خوف و رجا پدید می‌آید. قبض برای عارف به منزله‌ی خوف است برای مبتدی و بسط برای عارف به منزله‌ی رجا است برای مبتدی. و مراتب بالاتر از آن هیبت و انس است. در این تعریف قبض با خوف و بسط با رجا ارتباط پیدا می‌کند، اما ابوعلی دقاق قبض را ابتدای فنا و بسط را ابتدای بقا می‌داند و می‌گوید خداوند هر کسی را که در قبض انداخت، باقی گرداند. از طرفی وی فنا را ملازم هیبت و بقا را ملازم انس می‌داند و می‌گوید: «قومی را در قبض افکند از برای آن که منکر شدند و جمعی را در بسط بداشت از این جهت به وحدانیت مقرر آمدند.» (تذکره‌الاولیا، ۱۳۷۴، ص ۵۷۰)

محبت

شیخ ابوعلی دقاق محبت را لذتی می‌داند که حقیقت آن حیرت و سرگشتگی است. به علت مطرح شدن عشق به خداوند در قرن چهارم دقاق برای نخستین بار به جای محبت، عشق به خدا را مطرح می‌کند و با دلایلی که می‌آورد عشق نسبت به خداوند را مردود می‌داند. او می‌گوید: «عشق آن بود که در محبت از حد درگذرد و حق تعالی را وصف نکنند بدان که از حد درگذرد پس او را به عشق وصف نکنند و اگر جمله دوستی خلق همه به یک شخص دهند به استحقاق قدر حق سبحانه نرسد پس نگویند که بنده از حد درگذشت در محبت حق تعالی و حق

تعالی را وصف نکنند به عشق و بنده را نیز در صفت او تعالی وصف نکنند به عشق پس نشاید وصف کردن حق به عشق بنده را و نه بنده را به عشق حق، به هیچ وجه روانباشد.» (رساله‌قشیریه، ۱۳۷۴، ص ۵۶۱)

نتیجه‌گیری:

بر اساس آنچه گذشت و فضای حاکم بر سخنان و حالات ابوعلی دقاق می‌توان به نتایج مهمی دست یافت که عبارتند از:

عرفان و تصوف در قرن چهارم در خراسان به ویژه در شهر نیشابور رونق فراوان یافت و می‌توان گفت که بخش فعال و سخنگوی مکتب عرفان در خراسان بود و عارفان بزرگی در این سرزمین پرورش یافتند. بزرگان و عارفان این دوره گرچه تا حد زیادی تحت تعلیمات عرفای بزرگ سده‌های دوم و سوم بودند اما عقاید آنان از نظر کمیت و کیفیت نه تنها رشدی نکرد بلکه گاهی گرفتار افول هم شده است. عده‌ای از صوفیان این دوره در باب هر مبحثی سخن گفته‌اند که ابوعلی دقاق از برترین این افراد است. برخی از مباحث دوره‌های قبل از جمله بلا، جوع، فنا و بقا، حیرت، هیبت، مقام و... فراموش می‌شود و یا این که لااقل چندان سخنی درباره‌ی آنها در دست نیست. چنان‌که از ابوعلی دقاق نیز در باب این مباحث سخنان جامعی به دست نیامده است.

مباحثی که مربوط به مراحل والای عرفان است، همانند مرحله‌ی مشاهده، در سخنان شیخ ابوعلی دقاق بسیار کم‌رنگ می‌شود و آن مباحثی هم که مورد توجه اوست، بسیار خلاصه و مختصر است. مباحث جدیدی از جمله محبت، ارادت، طلب و شوق وارد سخنان صوفیان این دوره به ویژه ابوعلی دقاق می‌شود.

در این دوره تمایل بیشتری به سماع وجود دارد و برای نخستین بار سخنی درباره‌ی عشق (البته رد مبحث عشق) از دقاق به دست آمده است.

به طور کلی مباحث مقدماتی و ابتدایی عرفان و تصوف مانند قبض و بسط و خوف و رجا در این قرن رونق بیشتری می‌گیرد و به رشد و تنوع می‌رسد. اما مباحث عالی که نشان از مراتب والای عرفانی است، دچار رکود و ضعف می‌شود.

فهرست منابع:

انصاری، عبدالله، (۱۳۶۲)، *طبقات الصوفیه*، مقابله و تصحیح محمد سرور مولایی، انتشارات قومس، تهران.
اوحدی دقاقی بلبانی، تقی‌الدین محمد، (۱۳۸۸)، *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*، مقدمه و تصحیح سید محسن ناجی نصرآبادی، انتشارات اساطیر، تهران.

جامی، نورالدین عبدالرحمن، (۱۳۷۵)، *نفحات الانس من حضرات القدس*، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، انتشارات اطلاعات، تهران.

حقیقت، عبدالرفیع، (۱۳۷۵)، *تاریخ عرفان و عارفان ایرانی*، انتشارات کومش، تهران.

رضایی، مهدی، (۱۳۸۷)، *مکتب جنیدیه*، موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل، تهران.

سجادی، جعفر، (۱۳۷۰)، *فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، انتشارات طهوری، تهران.

سلمی، عبدالرحمن، (۱۳۷۳ هـ.ق.)، *طبقات الصوفیه*، به اهتمام نورالدین شریبه، انتشارات جماعه الازهر، قاهره.

صدرا، محمد باقر، (۱۳۸۲)، *مردان خدا*، انتشارات انجمن ادبی امیرکبیر، تهران.

عبادی مروزی، (۱۳۶۲)، *مناقب الصوفیه*، مقدمه و تصحیح نجیب مایل هروی، انتشارات مولی، تهران.

عطار نیشابوری، فریدالدین، (۱۳۷۴)، *تذکره الاولیاء*، با استفاده از نسخه نیکلسون، مقدمه مرحوم قزوینی، انتشارات منوچهری، تهران.

قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم هوازن، (۱۳۷۴)، *رساله قشیریه*، ترجمه ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات علمی - فرهنگی، تهران.

کاشانی، عزالدین محمود بن علی، (۱۳۸۸)، *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح و مقدمه و تعلیقات جلال الدین همایی، بی‌نام، بی‌جا.

کیانی، محسن، (۱۳۶۹)، *تاریخ خانقاه در ایران*، انتشارات طهوری، تهران.
مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل محمد، (بی‌تا)، *شرح التعرف لمذهب التصوف*، مقدمه و تصحیح محمد روشن، انتشارات اساطیر، تهران.

موید ثابتی، علی، (بی‌تا)، *تاریخ نیشابور*، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران.
میهنی، محمد بن منور، (۱۳۷۱)، *اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابو سعید*، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، بی‌جا.

نقیسی، سعید، (۱۳۸۳)، *سرچشمه‌ی تصوف در ایران*، به اهتمام عبدالکریم جریزه دار، انتشارات اساطیر، تهران.
هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، (۱۳۸۷)، *کشف المحجوب*، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، انتشارات سروش، تهران.
همدانی، عین القضاة، (بی‌تا)، *تمهیدات*، مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، بی‌نام، تهران.



دانشگاه هرمزگان



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir

The mystical Abu Ali daqaq the intestine in Nishapur

Abu Ali daqaq of famous Sufis in Nishapur fourth century , was a teacher and father -in-law Abulqasem Qshyry Although not mentioned in his treatise biography and his life , but this book is full of his words.

Abu Ali daqaq after passing arrangements for the Learning Sciences Fiqh and Hadith Mary went to the Grand Master of the reach of conventional time and applying - , Tasavvof moved by the NASRABADI devotion to Abulqasem data.

The prevailing feeling was that there was a sadness in his bill and why the appearance of asceticism he did not drink and was not intentional and convent life , and are always looking to increased Ardency and the love of heart Feragh burned.

The famous speech of welcome and warmth , but no mention is made of him. The patient was suffering in his life and in his speech last days of life, so that folk did not tolerate it - did not understand them.

Abu Ali daqaq in Nishapur an year ۴۰۵ in Zihajje and died in his own school, the old man was buried dez.

Keywords: Abu Ali daqaq , mysticism , Sufism , Nishapur, SEMA.



هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir